

Critical Studies in Texts & Programs of Human Sciences,
Institute for Humanities and Cultural Studies (IHCS)
Monthly Journal, Vol. 21, No. 8, Autumn 2021, 59-82
Doi: 10.30465/CRTLS.2021.34676.2118

A Critique on the Book “*Myths of Ancient Bactria and Margiana on its Seals and Amulets*”

Hossein Basafa*

Mohammad Sadegh Davari**

Abstract

The book “*Myths of Ancient Bactria and Margiana on its Seals and Amulets*” is basically a catalog of seals and amulets of BMAC culture, which was obtained during illegal excavations and was auctioned in the antique market of Afghanistan and Turkmenistan. All of these works have been documented by the author of the book, Sarianidi, one of the leading Russian archaeologists, and presented in English, along with a long article. The above work is one of the first publications of BMAC and since it was published in 1989, its study approach has been related to that time and also limited to the results and study hypotheses of the time of its compilation. Many of his hypotheses, especially about the origins of the people of this culture, and many others, need to be fundamentally reconsidered in light of recent research and findings. Since the above book is related to myths, in the present study, an attempt is made to critique and study it with an iconic approach and to explain and complete its study principles. The results indicate many strengths in terms of logical order of content, innovation and use of up-to-date sources compared to the time of

* Associate Professor in Archeology, University of Neyshabur, Neyshabur, Iran (Corresponding Author), hbasafa@gmail.com

** MA in Archeology, University of Neyshabur, Neyshabur, Iran, m.sadeghdavari@yahoo.com

Date received: 30/04/2021, Date of acceptance: 02/10/2021

Copyright © 2010, IHCS (Institute for Humanities and Cultural Studies). This is an Open Access article. This work is licensed under the Creative Commons Attribution 4.0 International License. To view a copy of this license, visit <http://creativecommons.org/licenses/by/4.0/> or send a letter to Creative Commons, PO Box 1866, Mountain View, CA 94042, USA.

۶۰ پژوهش‌نامه انتقادی متون و برنامه‌های علوم انسانی، سال ۲۱، شماره ۸، آبان ۱۴۰۰

compilation, as well as weaknesses in the archaeological foundations of Iran and in addition, strong weaknesses in specialized translation and editing.

Keywords: BMAC Culture, Myths, Seals and Amulets, Iconography.



نقد و بررسی کتاب اسطوره‌های بلخی و مروی باستان بر روی مهرها و تعویذهایشان

حسن باصفا*

محمدصادق داوری**

چکیده

کتاب "اسطوره‌های بلخی و مروی باستان بر روی مهرها و تعویذهایشان" در اصل کاتالوگی از مهرها و تعویذهای فرهنگ بلخی و مروی است که در خلال کاوش‌های غیرمجاز به‌دست آمده و یا در بازار عتیقه کشورهای افغانستان و ترکمنستان حراج شده است. آثار این کتاب توسط ساریانیدی از باستان‌شناسان برجسته روس، مستند سازی و به همراه یک مقاله بلند، به زبان انگلیسی ارائه شده است. اثر فوق از اولین انتشارات فرهنگ غنی بلخی - مروی است و از آنجا که در سال ۱۹۸۹ م به چاپ رسیده، رویکرد مطالعاتی آن مربوط به زمان حیات وی و همچنین محدود به نتایج و فرضیات مطالعاتی زمان تالیف است. بسیاری از فرضیات بویژه در مورد خاستگاه مردمان این فرهنگ و دیگر مطالب با توجه به مطالعات اخیر نیازمند بازنگری است. از آنجا که کتاب فوق مربوط به اسطوره‌ها است، در پژوهش حاضر تلاش می‌شود با رویکرد شمایل‌شناسی مورد نقد و بررسی قرار گیرد و اصول مطالعاتی آن تشریح و تکمیل گردد. نتایج حاصل بیانگر نقاط قوت بسیاری از نظر نظم منطقی مطالب، نوآوری و استفاده از منابع روزآمد نسبت به

* دانشیار باستان‌شناسی، عضو هیئت علمی دانشگاه نیشابور، ایران (نویسنده مسئول)،

hbasafa@gmail.com

** کارشناسی ارشد، دانشگاه نیشابور، ایران، m.sadeghdavari@yahoo.com

تاریخ دریافت: ۱۴۰۰/۰۲/۱۰، تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۰۷/۱۰

زمان تالیف و همچنین نقاط ضعفی در مبانی باستان‌شناسی و علاوه بر آن نقاط ضعف در ترجمه و ویراستاری تخصصی است.

کلیدواژه‌ها: فرهنگ بلخی - مروی، اسطوره‌ها، مهرها و تعویذها، شمایل‌شناسی.

۱. مقدمه

این اثر توسط انتشارات پژوهشگاه میراث فرهنگی کشور چاپ شده است. در اثر فوق نویسنده ابتدا به زمینه تاریخی فرهنگ بلخی - مروی پرداخته و در ادامه نیز خاستگاه مردمان بلخ و مرو، منشأ باورها و اساطیر آنها و همچنین مفاهیم اسطوره‌ای تجلی یافته بر روی مهرها و تعویذهایشان را دسته بندی و در مورد هر دسته به تحلیل و بررسی پرداخته است. کتاب فوق توسط سید رسول سیدین بروجنی و ثریا الیکای دهنو از انگلیسی به فارسی ترجمه شده و ویراستاری تخصصی آن را نیز مترجم اول برعهده داشته است. به گفته نویسنده کتاب پس از فروپاشی حکومت سلطنتی افغانستان و ظهور جمهوری افغانستان در سال ۱۹۷۳ م. به بعد، کنترل دولت بر برخی نقاط دوردست از بین رفت و باعث شد بسیاری از سودجویان بازار عتیقه و حفارهای غیر مجاز شروع به غارت بسیاری از گورهای مربوط به فرهنگ بلخی در حاشیه رودخانه جیحون کنند. مردمان روستاهای اطراف نیز از این عمل سود جسته و به حفاران قاچاق پیوسته و آثار غارت شده را در بازار کابل به حراج گذاشتند. در همین زمان نویسنده کتاب "ویکتور ساریانیدی (Viktor Sarianidi)" که از برجسته ترین باستان شناسان روس و زاده در یک خانواده مهاجر یونانی در تاشکند است به افغانستان سفر می کند. وی قبل از اینکه این آثار در بازار سیاه عتیقه جات حراج و از دسترس خارج شود، از آنها عکسبرداری می کند. او بعدها با کامل شدن پژوهش ها و استفاده از مواد فرهنگی موجود در مجموعه‌های شخصی، کاتالوگی از مهرها و تعویذهای بلخی - مروی به همراه یک مقاله بلند منتشر کرده که اثر فوق را تشکیل داده است. وی علاوه بر ارائه تصاویر مهرها و اثر مهرها ابتدا با مقایسه این آثار با مهرها و تعویذهای بدست آمده از کاوش های علمی باستان شناختی در واحه مرو نموده است که اولین دغدغه وی در راستای گاهنگاری و مطالعه بافتار فرهنگی و تاریخی مواد فرهنگی مذکور است. وی کلیه مواد فرهنگی یافت شده از حفاری‌های غیر علمی را به درستی به هزاره دوم ق.م. منتسب کرده و سپس به تشریح زمینه‌های تاریخی ظهور این

فرهنگ پرداخته است که در ادبیات باستان‌شناسی با نام مجموعه باستان‌شناسی بلخی - مروی (BMAC) شناخته شده و برخی محققین نیز نام فرهنگ جیحون را بر آن نهاده اند (Francfort, 2005:102). او همچنین به مطالعه خاستگاه مردمان این فرهنگ بر اساس فرضیات مطرح شده در زمان تالیف اثر پرداخته است که در ادامه به این فرضیات اشاره خواهد شد. پس از آن نویسنده نقوش اساطیری این آثار را دسته بندی و به ریشه‌شناسی اسطوره‌ای و ارائه مفاهیم آنها پرداخته است. نویسنده کتاب در ۲۲ دسامبر سال ۲۰۱۳ م. در مسکو در گذشته و امروز پس از حدود ۵ سال کتاب وی به فارسی ترجمه شده است. نقد این اثر بدلیل درگذشت نویسنده آن می‌تواند کمی چالش برانگیز باشد چرا که نویسنده به دلیل در قید حیات نبودن توان خوانش و پاسخ نقدها را ندارد. بنابراین در نقد حاضر تلاش شده از رویکردی واحد و متناسب با محتوای کتاب به‌ویژه رویکرد شمایل نگاری بهره برده شود تا بتوان کاملاً بی طرفانه اثر فوق نقد شده و نقاط قوت و ضعف آن مشخص شود. از اهم اهداف، ارائه پیشنهاداتی بنیادین جهت بازنگری اساسی مطالعات فرهنگ بلخی - مروی به‌ویژه شمایل‌شناسی و تفسیر مفاهیم اسطوره‌ای آن است که انتظار می‌رود بتوان در زمانی مناسب و با رأی پژوهشگران این حوزه، یک بازنگری دقیق و علمی از این مفاهیم ارائه کرد. بخش دیگر این نقد نیز مربوط به رویکردهای مطالعاتی نویسنده در زمینه خاستگاه شمایل‌شناسی نقوش است که با نگاهی انتشار گرایانه به فرهنگی‌های نواحی غربی ایران نسبت داده شده است هر چند که نویسنده تلاش کرده با استفاده از چاشنی احتیاط و بطور غیر مستقیم، نظر خود را مطرح نماید. با این حال نباید فراموش کرد که رویکرد و فرضیات نویسنده در زمان تالیف کتاب و با توجه به حجم مطالعات باستان‌شناختی آن روز از اهم فرضیات و رویکردها محسوب می‌شده که اغلب آنها امروزه و با توجه به مطالعات دهه اخیر، دستخوش تغییر شده است. در نهایت نیز بخشی از نقد حاضر مربوط به ترجمه فارسی کتاب و ویراستاری تخصصی آن است که پیشنهاد می‌شود در چاپ مجدد ترتیب اثر داده شود.

۲. معرفی اثر

اسطوره‌های بلخی و مروی باستان بر روی مهرها و تعویذهایشان، عنوان کتاب یا کاتالوگی با موضوع باستان‌شناسی و شمایل نگاری اسطوره‌ای دوران پایانی مفرغ افغانستان و

جنوب ترکمنستان و فرهنگ معروف و غنی بلخی همروی است. این اثر در سال ۱۹۹۸ م. در مسکو و به زبان انگلیسی چاپ شده است. ترجمه فارسی این کتاب در سال ۱۳۹۶ ه.ش در ۳۳۸ صفحه، در یک جلد و ۱۰۰۰ نسخه برای اولین بار یا اولین چاپ توسط انتشارات پژوهشگاه میراث فرهنگی کشور منتشر شده است. اصل این اثر به زبان انگلیسی و توسط باستان‌شناس یونانی الاصل روسی، "ویکتور ایوانویچ ساریانیدی" تالیف و توسط سیدرسول سیدین بروجنی و ثریا الیکای دهنو ترجمه شده و به قلم مترجم اول (سیدرسول سیدین بروجنی) نیز ویراستاری شده است. نقد حاضر بدون در نظر گرفتن ویژگی‌های متن اصلی کتاب و بر اساس ترجمه فارسی آن می‌باشد. اثر فوق دارای پیشگفتاری از نویسنده، مقدمه‌ای از "پیر آمیه" (Pier Amiet) پژوهشگر و ایلام‌شناس و بازرس موزه لوور فرانسه و همچنین پیشگفتاری از مترجمان است. از دیگر مؤلفه‌های جامعیت صوری اثر، بیان هدف اصلی اثر به صورت ضمنی توسط نویسنده، مقدمه‌ای کلی، فهرست مطالب اجمالی و همچنین چندین نقشه و تعداد بسیاری تصویر است. اغلب صفحات اثر مصور، از جنس گلاسه و دارای صحافی مناسبی است. در پایان نیز پس از مطالب، تصاویر و توصیفات، بخش رفرنس‌ها، واژه‌نامه و نمایه آورده شده است.

۳. نقد شکلی اثر (ترجمه فارسی کتاب)

اثر از جهت کیفیت چاپ، شکل ظاهری و کیفیت فنی، اثری قابل قبولی است. از جهت کلی این اثر به نوعی یک کتاب فرعی در موضوع باستان‌شناسی عصر مفرغ و باستان‌شناسی شهرنشینی است که به عنوان یک کتاب کمکی با این دو درس می‌تواند در مقطع کارشناسی و به‌ویژه کارشناسی ارشد مطالعه شود. کتاب فوق در حال حاضر تنها کتاب و یا کاتالوگ مربوط به فرهنگ بلخی- مروی در ایران محسوب می‌شود که بر حسب دانش فعلی دارای گستره‌ای از خراسان ایران تا مکران و سواحل خلیج فارس و به‌طور کلی نیمه شرقی ایران است. متن اثر علی‌رغم بار محتوایی، استفاده از مطالب و مواد فرهنگی جدید، رویکردی نسبتاً نوینی در زمان تألیف دارد. ترجمه فارسی آن نیز به میزان قابل قبولی تخصصی است؛ در عین حال مترجمان به‌دلیل رعایت پاره‌ای موازین ترجمه‌ایی از جمله ترجمه کلمه به کلمه متن، درگیر ساختار ادبیات اصلی متن شده که این مسئله سبب سنگینی، پیوستگی و گاهاً نامفهومی برخی جملات و پاراگراف‌ها شده است. البته این نکته

را نیز نباید فراموش کرد که متن اصلی کتاب هرچند به زبان انگلیسی تألیف شده؛ اما زبان مادری نویسندگان روسی بوده که همین امر نیز در متن اصلی اثر و همچنین ترجمه فارسی آن بی‌تأثیر نیست.

اثر ترجمه شده فوق دارای تعداد محدودی غلط‌های تایپی یا املاتی است. برای مثال صفحه ۱۵، آخرین خط پاراگراف اول نام پژوهشگر لمبرگ کارلوفسکی یا کارلووسکی به صورت (لامبرگ کارلووسکی) نوشته شده است.

صفحه ۲۱، ستون سمت چپ، پاراگراف دوم: دسته نیم کروی سفته به صورت دسته نیم کره‌ی سفته نوشته شده است.

از نظر نگارش و قواعد دستور زبان، اثر ترجمه شده در بعضی از بخش‌ها با بازننگری نیاز دارد چرا که به صورت کلمه به کلمه انجام شده است هر چند که نشانگر رعایت اصول ترجمه توسط مترجمان نیز است. اما این مسئله سبب شده که گاهی جمله‌ها توسط حروف ربط (و، که) بسیار پیوسته و پاراگراف‌ها نیز بسیار طولانی و در برخی موارد نامفهوم شود. پیوستگی و طولانی بودن جمله‌ها اغلب سبب شده تا مطالب نوشته شده نامفهوم و یا چند مفهومی شود که مخاطب را مجبور به چندین بار بازخوانی می‌کند. از طرفی نیز قواعد نگارش در بعضی از بخش‌های متن ترجمه کتاب یا کامل رعایت نشده؛ به نحوی که در تعدادی از جملات ویرگول (،) و حرف (و) و یا حرف (که) در کنار یکدیگر آمده است. در برخی جملات نیز دو جمله مربوط به هم که نیاز است با نقطه ویرگول (؛) از یکدیگر جدا شده و جمله مجدد ادامه یابد با علامت دو نقطه (:) که برای نقل قول بکار برده می‌شود، استفاده شده است. همچنین در برخی نقل قول‌ها بجای علامت دو نقطه (:) از ویرگول (،) نیز استفاده کرده اند.

برای مثال:

صفحه ۱۳، ستون سمت راست، پاراگراف آخر: ...جامعه بلخ است، و احتمالاً.....

صفحه ۲۷، ستون سمت راست دو خط اول پاراگراف پنجم: ...نمی‌تواند تنها یک اتفاق باشد: آن بازتاب دهنده....

صفحه ۲۶، ستون سمت راست پاراگراف آخر: پیرآمیه... را مطرح کرده، نوشت، "یاور نکردنی است که.....

این درحالی است که ویراستاری تخصصی و دقیق ترجمه می‌توانسته است این مشکلات را رفع کند. علاوه بر این ترجمه کلمه به کلمه هرچند نشانگر اخلاق حرفه‌ای ترجمه است اما باید دستور زبان ها و مفاهیم کلمات زبان اصلی کتاب را نیز مدنظر قرار داد چرا که ترجمه یک کلمه از زبانی دیگر می‌تواند مفهومی متمایز ارائه دهد؛ بنابراین براساس مفهوم درک شده، گاهاً دست مترجم برای خلاصه کردن جمله باز است و می‌توان از این شیوه برای رفع اضافات جملات و کلمات گمراه کننده استفاده نمود که به درک جملات، کمک می‌کند. البته این مهم را به گونه‌ای باید به‌کار برد که تغییری در مفهوم یا محتوای جملات ایجاد نکند. در کل ترجمه اثر به زبان فارسی در برخی جملات دارای رعایت اصول و قواعد نگارشی و دستور زبان فارسی و همچنین ویراستاری تخصصی و عمیقی نیست. ترجمه فارسی گاه با قواعد دستور زبان اصلی درگیر شده، به نحوی که ترتیب فاعل، نهاد، گزاره و فعل‌های جملات رعایت نشده است. از طرفی نیز در ترجمه و ویراستاری برخی از جملات، نبود حرف ربط یا ازدیاد حروف ربط نیز مشهود است.

برای مثال:

صفحه ۲۱، ستون سمت چپ، پاراگراف اول: اصطلاحاً به مهرهای دکمه‌ای شهرت دارند {که}، این مهرهای سنگی ریزنگار دسته نیم کروی سفته دارند.
صفحه ۲۰، ستون سمت راست جمله آخر: و اژدرمارها در رویارویی‌اند {و} معمولاً پایهای.....

میزان روان و رسا بودن اثر در برخی بخش‌ها مناسب و در اغلب پاراگراف‌ها و جملات نامناسب است که دلیل آن همان درگیری مترجمان با ادبیات اصلی متن، عدم رعایت اصول و قواعد دستور زبان فارسی در ترجمه و همچنین عدم ویراستاری تخصصی است.

برای مثال:

صفحه ۲۱، ستون سمت چپ، پاراگراف پنجم: به‌طور کلی، طرح‌های روی تعویذها نمایشی تکراری از مجموعه نقوش مهرهای مسی تخت است {؛} آن‌ها افزون بر این‌که تصاویر منحصر به‌فرد خویش و ترکیب بندی کلی خود را دارند.

در جمله فوق علاوه بر نارسایی مفهوم و عدم رعایت اصول و قواعد نگارش دستور زبان فارسی را نیز مشاهده می‌کنیم.

صفحه ۱۶، ستون سمت چپ، آخرین جمله پاراگراف نیز نامفهوم و نارسا است. صفحه ۱۸، ابتدای پاراگراف اول از ستون سمت راست: در این ارتباط در این رابطه {من مایلم به نقوش خدایان بلخی که ترکیبی از پیکره انسان با سر بز و دارای بال هستند} پیکره انسان داشته و دارای بال و سر بزند و سر بز هستند، که مزین به ریش و شاخ‌های چرخیده به پایین بزرگ هستند دارای ریش و شاخ‌های بلند روبه پایین کشیده، اشاره کنم.

صفحه ۱۴، ستون سمت راست، پاراگراف دوم:

به‌طور کلی فرهنگ مادی مرو بسیار مشابه بلخ است: یکسانی تقریبی مجموعه‌ی سفالینه‌ها، شباهت عینی ابزارها و جنگ افزارها، و جواهرات و مهرهایی که مشابه هم‌اند. در جمله فوق نیز علاوه بر نارسایی و نامفهومی شاهد عدم رعایت اصول نگارش دستور زبان فارسی نیز هستیم. برای نمونه می‌توان جمله را اینگونه نوشت که تغییری نیز در مفهوم نداشته باشد: براساس {یکسانی تقریبی مجموعه سفالینه‌ها، شباهت عینی ابزارها و جنگ افزارها، جواهرات و مهرهای دو فرهنگ بلخ و مرو، می‌توان اذعان داشت که} به‌طور کلی فرهنگ مادی مرو، بسیار مشابه فرهنگ مادی بلخ است و یا حتی بهتر از این نیز می‌توان جمله را بازنویسی کرد.

در جمله فوق می‌بینیم که کلمات داخل {} نمی‌تواند مفهوم اصلی جمله را دگرگون کند، بنابراین دست مترجم و مترجمان برای استفاده از برخی کلمات اضافه و یا ربطی برای ارائه جمله مفهومی و رساندن مفهوم جمله اصلی اثر باز است البته در صورتی که منجر به دگرگونی مفاهیم نشود.

از آن‌جا که ویراستار ترجمه کتاب، یکی از مترجمان محترم می‌باشد، سبب شده است که ویراستاری تخصصی متن نیز از کیفیت قابل قبولی برخوردار نباشد. دلیل این امر وسواس مترجم در تغییر ترجمه خویش بوده که این وسواس سبب محدودیت‌هایی در ویراستاری تخصصی شده است. بنابراین پیشنهاد می‌شود یک اثر ترجمه شده توسط فردی غیر از مترجم که به موضوع اثر اشراف دارد، ویراستاری شود.

۴. نقد محتوایی اثر

از آنجا که اثر فوق یک کاتالوگ از مهرها و تعویذهای فرهنگ بلخی - مروی است، بیش‌تر حجم کتاب را تصاویر و توصیف اثر مهرها تشکیل داده و تنها از ۳۳۸ صفحه، ۴۲ صفحه کتاب را مطالب مربوط به آثار معرفی شده در این کتاب تشکیل داده است که یک مقاله بلند محسوب می‌شود. این مقاله دارای دو بخش: الف) زمینه تاریخی فرهنگی مردمان و فرهنگ بلخ - مروی و ب) گروه اصلی تصاویر (توضیحات مقدماتی) است. بخش (ب) دارای زیر عنوان هایی مربوط به دسته بندی نقوش روی مهرها است که در مجموع نقوش روی آثار را به ۶ دسته تقسیم و در مورد مفاهیم اسطوره‌ای هر کدام توضیحاتی را ارائه کرده است. در نهایت تصاویر نیز براساس ترتیب گروه‌ها و زیرگروه‌ها همراه با توصیفات، پس از بخش مطالب آورده شده است. این ترتیب موجود در مطالب و تصاویر بیان‌گر نظم منطقی و انسجام مطالب در کل اثر و به طور مشخص در هر بخش و هر زیرعنوان است.

۵. ارجاع‌دهی

نویسنده به خوبی برای معرفی زمینه تاریخی - فرهنگی مردمان و فرهنگ بلخی - مروی و مطالعه نقوش اساطیری آثار معرفی شده، به خوبی از منابع دسته اول و مقالات موجود در زمان تالیف اثر استفاده کرده است؛ به نحوی که برای بیان هر جمله و فرضیه قابل مطرحی به منابع جدید و دسته اول ارجاع دهی کرده است. از طرفی نویسنده برای بیان اشتراکات فرهنگی و همچنین اشتراکات قومی و آیینی جوامع بلخی - مروی و دیگر نقاط خاورمیانه به‌ویژه ایران، میان رودان، آناتولی و اقوام میتانی - هیتی از منابع دسته اول و تئوری های زبان شناختی استفاده کرده است. البته هرچند ارائه چنین فرضیه‌ای و به‌ویژه انتساب مردمان بلخ و مرو به عنوان مهاجران غربی از آناتولی، میان رودان و سرزمین هیتی ها و میتانی ها، امروزه و براساس مطالعات دهه‌های اخیر چالش برانگیز است؛ اما نسبت به زمان تالیف این کتاب که در حدود بیست سال پیش تالیف شده بسیار حائز اهمیت و قابل تأمل است.

عدم دقت در استنادات و ارجاع دهی های این اثر گاهی مشهود است برای مثال در بیش‌تر بخش های کتاب، نقل قول‌ها و همچنین فرضیات پژوهشگرانی ارائه شده که تنها نام آن‌ها بدون ذکر مأخذ و منبع آورده شده است و یا مطالب و فرضیاتی ارائه شده است

که هیچ‌گونه استنادات و یا منبعی برای آن ارائه نشده که بتوان بر حسب مستندات و تحلیل‌های ارائه شده‌ای، این فرضیات را قابل قبول دانست مثل:

صفحه ۲۳، ستون سمت راست، پاراگراف آخر: وجود معماری یادمانی..... نشان دهنده مرتبه بالایی از توسعه و پیشرفت اجتماعی جامعه بلخ است و احتمالاً شکل اولیه دولت بوده، هرچند باسنتی از دموکراسی اولیه محدود بوده است (بدون منبع، استنادات).

صفحه ۱۵، ستون سمت چپ: درست است که برخی از محققان معتقدند که این آثار از بلخ و مرو وارد شده؛ اما ما نمی‌توانیم این احتمال را نادیده بگیریم که این آثار با فرایند سکنی‌گزینی قبایل منتسب به ایلام مرتبط نباشد. من نیز به آثار گورستان‌های هورابو مهی و هم‌چنین ظروف آیینی و ستونگ‌های ریزنگاری از کوللی اشاره دارم..... (بدون ذکر هرگونه منبع و مأخذ برای نظر پژوهشگران، محوطه‌های نامبرده و یا حتی آثار هر محوطه در متن اصلی).

صفحه ۱۶، ستون سمت چپ، پاراگراف چهارم: پیرامیه در اولین مقالات خود در ارتباط با مهرهای بلخی توجه خود را به مهرهای موسوم به "نستوری" که از اُردوس به‌دست آمده بود جلب کرد، خاستگاه آن‌ها حفاری‌های غیرقانونی بود که به بالادست هوانگ‌هو می‌رسد (بدون ذکر منبع در متن اصلی).

صفحه ۱۶، ستون سمت راست، پاراگراف اول: ... سال‌ها پیش، ای مکی، عنوان نمود..... (بدون ذکر منبع).

با واریسی متن اصلی اثر، کلیه این کمبودها مربوط به نویسنده و متن اصلی کتاب است و همان‌طور که بارها اشاره شد مترجمان تنها به ترجمه کلمه به کلمه اکتفا کرده و برخی از مشکلات مربوط به متن اصلی از دید ایشان پنهان مانده است. علاوه براین در برخی بخش‌ها نیز ارجاع‌های درون‌متنی با توجه به اینکه جمله عیناً از منبع آورده شده، شماره صفحه منبع ذکر نشده است. برای مثال:

صفحه ۱۳، ستون سمت چپ، پایان پاراگراف دوم: در نهایت از نظر فنی، مهرهای استوانه‌ای یافت شده در گورهای بلخ دست کمی از نمونه‌های میان‌رودانی ندارد (تیسیر، ۱۹۸۷) که با توجه به واریسی متن اصلی این مشکل نیز مربوط به نویسنده کتاب بوده ولی مترجمان نیز به عنوان تکمیل‌کننده و امانتداران این اثر می‌توانسته‌اند با

وارسی منبع فوق این ارجاع را حداقل در پاورقی و با ذکر نام خودشان یا ارجاع به مترجمین، تکمیل کنند که انجام چنین کاری بار علمی ترجمه اثر فوق را نیز قوت می‌بخشد. در عین حال با توجه به مشکلات ارجاع دهی در متن اصلی می‌توان از نقاط مثبت آن به رعایت امانت مطالب و استفاده از کوچکترین مطالب با رعایت در ارجاع‌دهی و ذکر منبع هرچند ناقص، اشاره کرد.

۶. نقد رویکرد مطالعاتی

نویسنده در اثر فوق به خوبی توانسته است به تجزیه و تحلیل علمی مسائل مورد نظر خود بپردازد که شامل معرفی و ارائه طرح و تصاویر مهرها و تعویذهای فرهنگ بلخ - مروی و همچنین ارائه خاستگاه این نقوش، مفاهیم اسطوره‌ای آنها، اشتراکات فرهنگی موجود در این تصاویر با دیگر فرهنگ‌های خاور نزدیک و بویژه خاستگاه مردمان ساکن بلخ و مرو است. وی از مطالب، منابع، تئوری‌ها و فرضیات متعدد دیگر پژوهشگران نیز به خوبی برای تحلیل تفسیر موضوعی استفاده کرده که نسبت به زمان تالیف اثر و همچنین عدم وجود اطلاعات دو دهه اخیر در بیشتر مناطق فرهنگی ایران بویژه نیمه شرقی ایران که در همسایگی سرزمین بلخ و مرو باستان قرار دارد، تحلیل‌های نویسنده از کیفیت و کمیت بالایی برخوردار است. اما باید خاطر نشان کرد که فاصله زمانی تالیف و ارائه ترجمه فارسی این اثر حدود ۲۰ سال است. از آنجا که نویسنده کتاب در حال حاضر در قید حیات نیست، نمی‌توان به طور حتم نقدهایی را روانه اثر نمود که هیچگونه پاسخی برای آن وجود نخواهد داشت. بنابراین تصمیم بر آن است که تجزیه و تحلیل‌ها و بررسی‌های مسائل این اثر را با نظریات جدید که در نشریات، پایان‌نامه‌ها و یا نوشتارهای معتبر منتشر شده و توسط صاحب نظران نیز داوری شده است، مورد مقایسه و بررسی قرار دهیم.

نویسنده به خوبی اشاره می‌کند که دو واحه بلخ و مرو با آغاز هزاره دوم ق.م برای اولین بار مسکون شده و همزمان با آن فرهنگ‌های غنی موجود در کوهپایه‌های کپه‌داغ رو به افول گذاشته است. این درحالی است که این امر، در حال حاضر مورد تایید پژوهش‌گران این حوزه نیز هست. هرچند وی به این نظریه اشاره می‌کند اما با مطالعه نقوش مهرها و تعویذهای این فرهنگ نیز اعتقاد دارد که بخشی از جمعیت ساکن واحه بلخ

را نیز مهاجرانی از سمت غرب آسیای میانه تشکیل داده‌اند. نویسنده به طور مشخص اظهار نمی‌کند که منظورش از مناطق غربی چیست؛ آیا منظورش مناطق غرب واحه بلخ و مرو در نیمه شرقی ایران است و یا فرهنگ های غربی خاور نزدیک اعم از میان رودان، سوری‌ها، هیتی‌ها، میتانی‌ها و یا مردمان آناتولی که با مرور کلی اثر می‌توان اذعان داشت که منظور نویسنده از مهاجران غربی مردمانی از سرزمین های غرب خاور نزدیک بویژه ایران، میان‌رودان، آناتولی و سوریه است. نکته بسیار مهم در این بخش بهره گیری از انتشارگرایی برای چرایی مواد فرهنگی است چرا که عملاً توجهی به درون‌زا بودن تحولات فرهنگی ندارد، موضوعی که به نظر برخی از محققین بسیار مهم است (Francfort, 1994). وی همچنین به نظر پیرامیه نیز اشاره می‌کند که معتقد است عنصر قومی مردمان بلخ و مرو باستان مهاجران آغاز عیلامی هستند که ابتدا به مناطق جنوب شرق ایران و سپس به واحه بلخ و مرو مهاجرت کرده‌اند (Amiet, 1986).

از طرفی نویسنده آشکارا بیان می‌کند که می‌توان زمینه تاریخی فرهنگی و هم‌چنین اندیشه‌های تصویرنگاری بر روی مهرها و تعویذهای فرهنگ بلخی - مروی را به تصویرنگاری هنر سوری-هیتی و میتانی منتسب کرد. وی معتقد است هم نقوش مهرهای بلخی - مروی و همچنین برخی از خود مهرها و تعویذها از هنر و سرزمین میتانی‌ها وارد سرزمین بلخ و مرو شده است (ساریانیدی، ۱۳۹۶: ۱۴) و اذعان دارد که اکثر مهرها و تعویذها با نقش خدایان و اسطوره‌های سوری - هیتی و میتانی در خود بلخ و مرو ساخته شده‌اند. وی همچنین معتقد است که بیشتر این مهرها و تعویذها کاربردهای خرافی داشته و مردمان بلخ و مرو برای دفع نیروهای شیطانی و شر از آنها استفاده می‌کرده‌اند. وی به سرعت نتیجه می‌گیرد که این مهرها و تعویذها متعلق به مردمان سوری - هیتی و عیلامی است که طی مهاجرت از مسیر غرب به شرق به سرزمین بلخ و مرو رسیده و در این سرزمین دوباره هنر و صنعت خود را از سر گرفته‌اند. وی همچنین به نظر ژئومورفولوژیست‌ها و نظریه‌ای در باب خشکسالی اواخر هزاره سوم ق.م اشاره می‌کند که سبب مهاجرت کشاورزان و دامپروران میان‌رودانی و عیلامی به سرزمین بلخ و مرو شده است. نویسنده هم رأی با "پیرامیه" معتقد است که وجود لوحه‌های گلی آغاز ایلامی و همچنین مهرها و آثار هنری مشابه با فرهنگ عیلامی در مناطق جنوبی و جنوب شرقی ایران و آثار مشابه فرهنگ بلخی - مروی، بیانگر مهاجرت مردمان آغاز ایلامی از این مسیر، به سرزمین های بلخ و مرو است. وی به‌طور صریح همگونی آثار فرهنگی

اواخر هزاره سوم ق.م جنوب شرق ایران با فرهنگ عیلامی و آثار هزاره دومی این مناطق را با آثار بلخی- مروی، در تئوری مهاجرت تحلیل می‌کند و همچون پیر آمیه معتقد است دامنه نفوذ عیلامی‌ها به خراسان، ترکمنستان و بلخ هم رسیده است (Sarianidi, 1990)؛ ساریانیدی، ۱۳۹۶: ۱۵). او همچنین وجود مجموعه‌های بلخی - مروی موجود در بلوچستان و مجموعه بلخی - مروی کویت (Santoni, 1984) را نیز هرچند مشابه آثار بلخی - مروی می‌داند، اما تئوری دیگری نیز مطرح می‌کند و آن اینکه می‌توان وجود این آثار را در این دو محوطه منتسب به سکنی گزینی قبایل ایلامی در این مناطق، طی روندهای مهاجرتی هم‌زمان و یا قبل از رسیدن به سرزمین بلخ و مرو دانست. هرچند نمی‌توان فرضیات نویسنده و پژوهشگرانی که نویسنده از آنها برای طرح این نظریات وام گرفته است را نادیده انگاشت؛ اما تئوری‌های دیگری نیز وجود دارد که در کنار نظریات نویسنده می‌تواند دلایل با کیفیت‌تر و عمیق‌تری را ارائه دهد که به آن پرداخته خواهد شد. "سیلویا وینکلمن" (Sylvia Wilkelman) از جمله پژوهشگرانی است که به خوبی بر روی نقوش و شمایل‌نگاری آثار بلخی - مروی بویژه مهرها و اثر مهرهای این فرهنگ مطالعه کرده است. وی می‌نویسد:

در پایان هزاره چهارم و اوایل هزاره سوم ق.م کانون‌های فرهنگی مشخصی از نقوش اسطوره‌ای حیوانات خاص در آثار هنری- فرهنگی جوامع خاور نزدیک بوجود آمده که به دو صورت منفرد و ترکیبی بر روی آثار مختلف تجلی یافته و بیانگر مفاهیم مختلفی از شرایط فرهنگی، اعتقادی و اجتماعی روزگار خود است. این نقوش، نقش‌های توسعه یافته هنر پیشگامان در دوره مس و سنگ ایران، بین‌النهرین و آناتولی است. از منظر طبقه بندی و درک مفاهیم نقوش، نقش حیوانات در هنر پیش از تاریخ به چهار دسته ۱- نقوش اساطیری (مانند نراع بین مار و گربه، مار و پرنده، مار و حیوانات سم‌دار و بلعکس) حیواناتی که اغلب در داستان‌های اساطیری به آنها اشاره شده است ۲- نماد خدایان و الوهیت (نقوش ترکیبی حیوانی و انسانی که نماد قدرت‌های فراطبیعی است و در هنر و نقوش مذهبی عیلام به صورت گاو و یا شیر با بدن انسان و بلعکس، مصر به صورت گربه، عقاب و شغال با بدن انسان و بین‌النهرین به صورت حیوانات سم‌دار با بدن انسان ایجاد شده اند) ۳- نمادهای قومی یا گروهی و ۴. جایگاه واقعی حیوانات در زندگی روزمره (صحنه‌های شکار، گله داری و فعالیت‌های کشاورزی و صحنه‌های جنگ و ارابه رانی) تقسیم می‌شود. تولیدات شمایل‌نگارانه کانون‌های فرهنگی مذکور علاوه بر انعکاس نمادهای ویژه

اجتماعات انسانی بازتابی از رفتارهای زیستی، رفتاری، اعتقادی و فرهنگی مناطق مختلف نیز هست (Winkelman 2013: 47, 2008).

با وجود اینکه نویسنده اثر به خوبی نقوش مهرها و تعویذهای بلخی - مروی را تقسیم‌بندی کرده و جایگاه نقوش حیوانات اساطیری را به خوبی به عنوان نمادهای ترکیبی با انسان و یا دیگر حیوانات مشخص کرده است؛ اما جایگاه واقعی حیوانات در زندگی روزمره، جزء تقسیم‌بندی‌های وی نبوده و نویسنده نقش واقعی حیوانات را در زندگی روزمره جوامع بلخ و مرو نادیده گرفته است. برای نمونه می‌توان به نقش شترهای بلخی اشاره کرد که توسط ساریبان یا گله داری هدایت می‌شود. همچنین نقش اسب و کره اسبی که توسط فردی در یک مسیر هدایت می‌شود. در این نقوش تنها می‌توان جایگاه واقعی این حیوانات را مشاهده نمود و نه جایگاهی اسطوره‌ای و رمز آلود. علاوه بر حیوانات، می‌توان به زندگی واقعی انسانی نیز اشاره کرد که به خوبی بر روی مهرها و تعویذهای این فرهنگ تجلی یافته و فاقد هرگونه نمادهای اسطوره‌ای و رازآلود است که از این دست نقوش می‌توان به زن و مردی اشاره کرد که روبروی یکدیگر و بر روی صندلی و یا به قول نویسنده نیمکت های دارای تکیه‌گاه نشسته اند (ساریانیدی، ۱۳۹۶: ۱۹؛ تصویر ۳).

شمایل نگاری دوره مفرغ در خاور نزدیک بدلیل در هم تنیدگی نقش مایه‌ها و ریشه‌های مشترک از مهمترین مباحث این دوره فرهنگی محسوب می‌شود و تاکنون تلاش‌های فراوانی برای نماد شناسی و ریشه شناسی نقوش انجام شده است. در محوطه شهرک فیروزه دشت نیشابور که باستانگاهی متعلق به فرهنگ بلخی - مروی در خاک خراسان محسوب می‌شود، ظرفی نقره‌ای منقوش با اشکال رایج دوره مفرغ جدید خاور نزدیک کشف شد. نقوش این ظرف شامل: دو شیر - اژدهای بالدار با دهانی باز روبروی هم است. در پشت سر دو شیر - اژدها یک شیر نر (مشخصه آثار هنری ایلام) در حال نزاع با گاو نر ریش دار (مشخصه آثار هنری مناطق جنوب شرق ایران به‌ویژه هنر جیرفت، سیستان و شهداد) نقش شده است؛ در ادامه این نقوش نیز شیر ماده‌ای با بدن منقوش (نقش گل خشخاش از ویژگی های هنر افغانستان) در حال نزاع با گراز (مشخصه آثار هنری ترکمنستان، ازبکستان و حتی فرهنگ بلخی - مروی و قفقاز) حک شده است. تحلیل های نماد شناسی و شمایل شناسی نشان می‌دهد که نقوش حک شده روی این اثر به طور مستقیم و غیر مستقیم، ریشه در فرهنگ های متعدد دوره مفرغ

خاور نزدیک بویژه جنوب شرق ایران (فرهنگ کرمان) و آسیای میانه با تمرکز بر دوره پایانی مفرغ (فرهنگ بلخ-مرو) دارد. البته برخی از این نقوش نماد مشترک این فرهنگ‌ها محسوب می‌شود که به احتمال، طی یک فرآیند ایدئولوژیک فراگیر، در شمایل‌نگاری اثر شهرک فیروزه نیشابور نقش شده است (باصفا و داوری، ۱۳۹۸). علاوه بر این طی کاوش‌های باستان‌شناسی دهه اخیر در منطقه فرهنگی دشت گرگان و در تپه بازگیر نیز آثاری فلزی ارزشمندی از دوره برنز پایانی از این محوطه بدست آمده (عباسی، ۱۳۹۴) که برخی از این آثار از لحاظ اندیشه‌های شمایل‌نگاری، فن‌آوری‌های ساخت و نماد‌شناسی دارای ریشه‌های فرهنگی بیرونی و همچنین شباهت با آثار مناطق فرهنگی آسیای میانه (فرهنگ بلخ-مرو)، جنوب شرق ایران (فرهنگ کرمان) و قفقاز دارد.

با این وجود در نیمه نخست هزاره سوم ق.م. با شکل‌گیری انقلاب شهرنشینی، تحولات این دوره سبب شد تا فرهنگ‌های شهری وسیعی در مناطق مختلف خاور نزدیک با شمایل‌نگاری ویژه‌ای در آثار هنری شان که منشأ در باورها و اعتقادات آنها داشته است، شکل بگیرد. از مهم‌ترین حوزه‌ها و کانون‌های فرهنگی عصر مفرغ خاورمیانه می‌توان به ایلام در جنوب غرب ایران، جنوب شرق ایران، سیستان، دشت گرگان، خراسان، بلخ مرو در آسیای میانه، سواحل جنوبی خلیج فارس، مکران، پاکستان و دره سند اشاره کرد که دربرگیرنده و بعضاً خاستگاه تحولات دوره مفرغ بوده‌اند. برهم‌کنش کانون‌های فرهنگی ذکر شده موجبات شکل‌گیری پدیده‌های فرهنگی خاص را فراهم آورده و مناطق هم‌جوار خود را تحت تاثیر قرار داده یا از آنها تاثیر پذیرفته است.

در دوران مفرغ اشتراکات شمایل‌نگاری و خاستگاه نقوش نیز اهمیت ویژه‌ای دارد و ارتباطات فرهنگی سبب جابجایی و انتشار نقش مایه‌ها و تغییر در نوع ارائه مفاهیم می‌شود (Winkelman 2014). در این جابه‌جایی علاوه بر نقوش و آثار هنری (رک. باصفا و دیگران، ۱۳۹۵)، مواد خام اولیه، محصولات نهایی، مردم و اندیشه‌ها نیز جابه‌جا می‌شوند (Kohle 1979: 77 وحدتی ۱۳۹۴: ۳۷). مهمترین عامل جابه‌جایی سنت‌های فرهنگی، شبکه‌های ارتباطی است که با هدف کنترل راه‌های تجاری و تامین مواد خام اولیه در قالب فعالیت‌های اقتصادی، اجتماعی، سیاسی و نهایتاً پیوندهای بین فرهنگی بوجود آمده است (وحدتی ۱۳۹۴: ۳۷). از مهمترین شبکه‌های ارتباطی می‌توان به جاده خراسان بزرگ

اشاره کرد. در این بین آثار هنری با شمایل نگاری‌های متفاوت از جمله مهم‌ترین اشیای دارای مفاهیم و نمادهای اعتقادی و اسطوره‌ای هستند که بین کانون‌های فرهنگی و توسط شبکه‌های ارتباطی، در راستای فعالیت‌های بازرگانی - تجاری، روابط دیپلماتیک در عصر مفرغ و پیوندهای فرهنگی فرامنطقه‌ای جایجا می‌شوند (باصفا و داوری، ۱۳۹۸). از سویی دیگر شباهت شمایل نگارانه آثار هنری مناطق مختلف را می‌توان به عنوان پیشکشی تقدیم شده از سوی نخبه منطقه‌ای به نخبه یا پادشاه منطقه هسته‌ای دانست که طی روابط دیپلماتیک عصر مفرغ اتفاق افتاده است. در کل برای پاسخ به چگونگی و چرایی این همگونی فرهنگی در آثار مناطق ذکر شده، نیاز است تا با استفاده از رویکردهای مختلف مطالعاتی به همراه انجام آزمایش‌های مختلف پاسخ داده شود. علاوه بر این شکل‌گیری دیگر راه‌های ارتباطی مابین مناطق فرهنگی عصر شهرنشینی، این امکان را محیا می‌کرده که بطور مستقیم در راستای دروازه بازرگانی و یا حتی در راستا نظام‌های اقتصادی بازپخشانی در مکان مرکزی و یا نظام‌های بازپخشانی با واسطه (نقشی که ایلام بین تمدن‌ها و سرزمین‌های شرقی و میان‌رودان ایفا می‌کرد) آثار هنری، تولیدات تخصصی (صنعت منطقه‌ای) الگوهای تولیدی، مردم و حتی اندیشه‌ها و ایدئولوژی‌ها در مناطق فرهنگی خاور نزدیک، جایجا و در نهایت منجر به همگونی آثار هنری و ایدئولوژی‌های اسطوره‌ای و آیینی مردمان این مناطق شود.

علاوه بر مطالب ذکر شده و تاثیر رفتارها و کنش‌های بین فرهنگی، در راستای ریشه مردمان سرزمین‌های بلخ و مرو که نویسنده کتاب هم رأی با پیرامیه آنها را ایلامی و بعضاً نیز آنها را مردمانی از سرزمین‌های سوری - هیتی، میتانی و آناتولی و میان رودان می‌داند، پژوهش‌گرانی نیز به تحولات درون‌زا تکیه می‌کنند و منشأ مردمان این منطقه وسیع فرهنگی را روستانشینان مناطق همجوار بلخ و مرو می‌دانند. هیبرت در این باره می‌نویسد:

گسترده‌شدن جامعه شهری در کوهپایه‌های کپه‌داغ طی دوره نمازگاه ۷، منجر به شکل‌گیری پدیده فرهنگی برجسته‌ای در دوره مفرغ پایانی (نمازگاه VI) بنام بلخی - مروی شد. مواد فرهنگ بلخ - مرو به سرعت از حوضه آمودریا و کوهپایه‌های شمالی کپه‌داغ خارج شد و به مناطق وسیعی از فلات ایران و مناطق پیرامونی گسترش یافت که فرهنگ غالب دوره مفرغ پایانی میانه آسیا محسوب می‌شود که نشان دهنده حوزه مبادلاتی وسیعی است که تمدن آمودریا با آن در ارتباط بوده است (Hiebert 1995: 7-).

وی همچنین معتقد است که مواد خام اولیه به مرو وارد و در مقیاس انبوه به محصولات نهایی تبدیل می‌شد (Ibid: 192). پیش از کاوش‌های دهه گذشته در خراسان، مواد فرهنگی شاخص بلخی - مروی از محوطه‌های شمال شرقی ایران از جمله تپه حصار در دشت سمنان، ترنگ تپه، یاریم تپه، تپه بازگیر، شاه تپه و منطقه زیارت در ارتفاعات دشت گرگان نیز شناسایی شده است. امروزه با کاوش مکان‌های مرتبط با فرهنگ بلخی - مروی در خراسان اطلاعات و فرضیات جدیدی نسبت به بومی بودن این فرهنگ در خراسان و انتشار آن به مناطق پیرامونی مطرح شده است (Basafa, 2016) و هم‌رأی با پژوهش‌گران حوزه خراسان می‌توان نام فرهنگ خراسان بزرگ را برای آن در نظر گرفت. در دوره مفرغ پایانی برابر با فاز فرهنگی نمازگاه VI، سنت‌های تدفینی جدیدی بروز پیدا می‌کند و اشیاء تدفینی نیز ماهیت جدیدتری به خود می‌گیرد؛ به نحوی که زیورآلات جدید از جمله دستبند‌های مفرغی، حلقه، گوشواره، و سنجاق سر، جایگزین تیغه‌های مفرغی و دیگر زیورآلات دوره‌های قبل می‌شود. این نوع آوری نشان از نفوذ فرهنگی جدید از سمت مناطق غربی ترکمنستان (ایران شرقی) به آسیای میانه است (Aleksihin 1983: 138). همچنین الگوهای مفرغی مهم‌ترین اشیاء تدفینی فرهنگ بلخی - مروی محسوب می‌شود که از دوره فرهنگی مفرغ میانه (نمازگاه V) در مناطق شمال شرق ایران از جمله تپه حصار دامغان و همچنین جنوب و جنوب شرق دریای کاسپی اعم از گوهر تپه مازندران و نرگس تپه دشت گرگان گزارش شده است (مرادی ۱۳۹۲: ۳۸ و جدول ۴-۳؛ عباسی ۱۳۹۰: ۱۲۲؛ Schmidt 1933: P.IV). این شی با احتمال به عنوان یک نماد آیینی یا گورنهاد‌ای از نوع اشیاء آئینی، در تدفین‌های دوره مفرغ پایانی خراسان و منطقه تحت نفوذ فرهنگ خراسان بزرگ (بلخ - مرو) در راستای فراگیری ایدیئولوژی و یا جابه‌جایی مردم در راستای شبکه‌های تجاری، انتشار پیدا کرده است. این درحالی است که گاهنگاری مطلق و نیز مواد فرهنگی شهرک فیروزه احتمالاً نشان از قدیمی‌تر بودن بعضی از فازها فرهنگی نسبت به محوطه گنور تپه و محوطه‌های بلخی - مروی آسیای میانه دارد (رک. Basafa, 2016) که این مهم، شاید تأکیدی بر منشأ مردمان بلخی - مروی در سرزمین‌های غربی این دو واحه یعنی نیمه شرقی ایران باشد و شاید به درستی بتوان نام "فرهنگ خراسان بزرگ" را برای آن جایگزین کرد. بنابراین می‌توان اینگونه استنباط کرد که نویسنده در زمان تألیف این اثر براساس شواهد و تفاوت‌های موجود به این نتیجه رسیده است که کلیه ساختار و مولفه‌های فرهنگ بلخی - مروی با آنچه در ادوار گذشته

مناطق فرهنگی کوهپایه‌های کپه داغ و مناطق افغانستان وجود داشته است، دارای تغییرات و تفاوت‌هایی است. به همین دلیل برخی ویژگی‌های نوظهور در فرهنگ بلخی - مروی را به درستی منتسب به مردمان مناطق فرهنگی قدیمی‌تر در غرب (غرب واحه بلخ و مرو شاید نیمه شرقی ایران) دانسته است؛ ولی بدلیل عدم وجود اطلاعات و مدارک کافی از مناطق فرهنگی نیمه شرقی ایران بویژه خراسان، سیستان و کرمان که حلقه اتصال فرهنگ‌های غرب خاور نزدیک با شرق می‌باشد، ریشه مردمان بلخ و مرو و همچنین باورها، اساطیر و حتی آثار هنری‌شان را منتسب به فرهنگ‌های شناخته شده‌ای دانسته است که در زمان پژوهش خود اطلاعاتی از آنها موجود بوده است. اکنون با مطالعات دو دهه اخیر در مناطق فرهنگی نیمه شرقی ایران می‌توان با مدارک کافی برخی از نظریات نویسنده و همچنین پژوهش‌گرانی که نویسنده از تئوری آنها استفاده نموده است را بازنگری نمود.

علاوه بر آنچه اشاره شد نظریات نویسنده در باب منشأ مردمان سرزمین بلخ و مرو نسبت به زمان تالیف اثر و نبود مدارک و شواهد کافی از فرهنگ‌های نیمه شرقی ایران، فرضیه قابل استنادی نداشته است. وی ناچار اشتراکات ایدئولوژیک و شمایل‌شناختی آثار بلخی - مروی را به مهاجرت مردمان سرزمین‌های غربی منتسب کرده است که به نظر می‌رسد نیاز به بازنگری دارد و نقش بومی یا درون‌زا بودن نقش مایه‌ها بایستی مدنظر قرار گیرد (Frankfort, 1994) از طرفی نیز نقش مبادلات بازرگانی، روابط دیپلماتیک، پیشه‌های تخصصی، مهاجرت پیشه‌وران و همچنین متخصصان کوچرو، روابط سیاسی، پیشکش‌های سیاسی و حتی جابجایی مردمان، اندیشه‌ها، الگوهای تولیدی و محصولات نهایی سفارشی را نادیده انگاشته است. همچنین شبکه‌های تجاری و ارتباطی به‌ویژه جاده خراسان بزرگ، جاده شمال به جنوب از ترکمنستان به مکران، جاده شرق به غرب در جنوب ایران و راه بازرگانی دریایی خلیج فارس و دریای عمان را نیز از نظر دور داشته است. درحالی که کلیه این مولفه‌ها نقش بسیار مهمی در همگونی باورها، آثار تولیدی و حتی تفکرات مردمان خاور نزدیک آن هم در دوره پیشرفته شهرنشینی ایفا کرده. بنابراین، سوگیری‌هایی از سوی نویسنده در اثر حاضر دیده می‌شود که کاملاً غیر عمد و تنها استفاده از اطلاعات و مدارک باستان‌شناختی زمان تالیف و یا حتی استفاده از فرضیات پژوهش‌گران دیگری بوده است که کاملاً هم‌اشتباه نیست بلکه نیازمند بازنگری در کنار شواهد و مدارک جدید از مناطق فرهنگی نیمه شرقی ایران است.

هم‌چنین باید اشاره نویسنده به خوبی از تمامی اطلاعات و منابع موجود زمان خود استفاده کرده است. وی قدم به قدم در اثر حاضر به این منابع ارجاع داده و با طرح نظریه‌های متفاوت با نظر خود، به تجزیه و تحلیل پرداخته و آنچه در متن کتاب آمده، با مبانی و پیش فرض‌های مطرح در حوزه موضوعی و ارائه شده در مقدمه و متن کتاب، تناسب قابل قبولی نسبت به زمان تالیف کتاب دارد. همچنین باید خاطر نشان کرد نویسنده از تعداد زیادی تصویر استفاده کرده که مربوط به مهرها، تعویذها و یا اثر مهرها است. هر تصویر دارای یک شماره است و اطلاعات مربوط به اثر هر تصویر نیز به صورت تشریحی نوشته شده است. این تصاویر از نظر دسته بندی‌هایی که نویسنده در رابطه با شرح آنها در متن بدان اشاره کرده، تقسیم بندی شده و به ترتیب توضیح هر دسته در پایان کتاب آورده شده است که به خوبی برای تفهیم موضوع موثر است. نویسنده در توضیح برخی نقوش به شماره تصاویر در متن اشاره کرده است اما به ندرت؛ در صورتی که می‌توانست به تکرار برای توضیح هر نقش و تفهیم بهتر موضوع در متن به تصاویر پایان کتاب اشاره نماید. از طرفی نیز در تشریح و توصیف هر تصویر می‌توانست توضیحات تشریح شده هر اثر را که شامل: جنس اثر، اندازه، قطر، نوع نقش، و محل کشف بوده است را در جدولی ارائه کند تا درک ویژگی هر اثر برای مخاطب، آسان‌تر باشد. علاوه بر این میزان کاربرد اصطلاحات تخصصی نسبتاً خوب است. اما کیفیت و معادل سازی آنها در این اثر گاه ضعیف است به نحوی که برخی از اصطلاحات ساده تخصصی، به شکل غیرتخصصی بکار برده شده است.

برای مثال:

صفحه ۱۳، ستون سمت چپ، سطر پنجم از پاراگراف دوم: مهرهای مشبک آلیاژی مفرغی و مسی بلخ به نظر می‌رسد در جمله تقریباً بدلیل اصطلاح تخصصی {آلیاژی} دگرگون و پیچیده شده است. مترجم می‌بایست این کلمه را حذف و یا با حروف ربط این کلمه را درون جمله به نحوی بکار برد که جمله روان و رسا باشد.

در ترجمه کتاب شخصیت‌ها که منظور از آنها همان موجودات، قهرمانان و یا خدایانی هستند که بر روی مهرها و تعویذها نقش شده‌اند، به عنوان تشخیص‌ها آورده شده است که اینگونه معادل سازی تنها جملات را در برخی مواقع و همچنین مفاهیم را نیز غیر قابل درک و یا از نظر روان و رسا بودن، جملات را پیچیده می‌کند.

از دیگر نکات مهم در اثر فوق و یا در ترجمه فارسی اثر، استفاده از کلمات و اصطلاحات تخصصی و حتی نام‌های غیر فارسی است که درون متن به فارسی آورده شده است و هیچگونه معادل لاتین نه در داخل (و نه در پاورقی، آورده نشده است. این درحالی است که اصطلاحات تخصصی اثر در پایان کتاب به صورت فارسی و لاتین آورده شده است؛ اما عدم وجود معادل‌های انگلیسی آنها درون متن و پاورقی هرصفحه، از ضعف‌های نگارشی ترجمه محسوب می‌شود.

در صفحه ۲۰، ستون سمت چپ از کلمه (وانگهی) استفاده شده است. هرچند این یک کلمه ادبی محسوب می‌شود اما شاید کاربرد چنین کلماتی برای متون ادبی بهتر باشد تا یک متن علمی.

۷. نتیجه‌گیری

اثر فوق از نظر نظم منطقی و انسجام مطالب دارای کیفیتی مناسب است. از طرفی نویسنده برای طرح فرضیات خود علاوه بر منابع دسته اول و روزآمد نسبت به زمان تألیف اثر، از تئوری‌ها و فرضیات مختلفی چون تئوری‌های زبان‌شناختی و قوم‌شناختی نیز استفاده کرده است که در کنار فرضیات باستان‌شناختی می‌توان نتیجه دقیق‌تری حاصل کرد. اساس رویکرد نویسنده در این اثر، عامل مهاجرت است، به نحوی که نویسنده مردمان بلخی - مروی را مهاجرانی از سرزمین‌های غربی بویژه ایلامی‌ها، میتانی‌ها، هیتی‌ها، سوری‌ها و آناتولیایی‌ها می‌داند که امروزه کاملاً این فرضیه قابل نقد و بازنگری است. هرچند این اثر یک اثر بی‌طرفانه محسوب می‌شود؛ اما بدلیل عدم اطلاعات کافی از مناطق فرهنگی نیمه شرقی ایران و مناطق همجوار سرزمین بلخ و مرو باستان، در زمان تألیف اثر نسبت به زمان حال، نویسنده ناخواسته و بدلیل استفاده از فرضیات پژوهشگران مختلف، دچار سوگیری‌هایی غیر عمدی شده است. در زمان تألیف اثر نه فرضیات دیگر پژوهشگران به بوته نقد گذاشته شده بوده و نه نویسنده اطلاعات دیگری در اختیار داشته است. با وجود این که نویسنده اثر در قید حیات نیست، نمی‌توان آزادانه به نقد اثر وی پرداخت. از طرفی نقد حاضر با رویکردهای شمایل‌شناسی می‌تواند ایجادکننده زمینه مطالعاتی جدیدی برای پژوهشگران حوزه فرهنگی خراسان بزرگ (بلخی - مروی) باشد. با استفاده از اثر فوق شاید بتوان، بازنگری مجددی نسبت به آثار معرفی شده این اثر و همچنین خاستگاه مردمان

ساکن در دو واحه بلخ- مرو و مکانیزم همگونی‌های نقوش اسطوره‌ای موجود بر روی آثارشان با دیگر مناطق فرهنگی خاور نزدیک، ارائه داد. همچنین آثار معرفی شده در اثر فوق نیز برای ارائه مفاهیم اسطوره‌ای نقوش روی آنها و نقش کاربردی آنها، نیازمند مطالعه شمایل نگاری است. با این تفاسیر اثر فوق را تنها می‌توان یک اثر توصیفی با هدف معرفی مهرها و تعویذهای بلخی- مروی دانست که نیازمند مطالعه و پژوهش‌های متعددی با رویکردهای مطالعاتی مختلف است. اثر مورد بررسی از نظر انسجام و نظم منطقی مطالب، ارجاعات علمی، استفاده از منابع روزآمد، استفاده از منابع دسته اول، همچنین استفاده از فرضیات مختلف مطالعاتی نسبت به زمان تالیف و همچنین تجزیه و تحلیل مطالب نسبت به رویکرد نویسنده از کیفیت قابل قبولی برخوردار است. اما باید در نظر داشت که ترجمه فارسی اثر از لحاظ نگارش، قواعد دستور زبان فارسی و ویراستاری تخصصی و ترجمه دارای ضعف‌های است که البته اکثر آنها غیرعمدی و بدلیل ترجمه کلمه به کلمه متن اصلی اثر است. همین امر سبب شده مترجمان درگیر ادبیات اصلی متن شوند. مهم‌ترین دلیل دیگر آن نیز ویراستاری اثر توسط یکی از مترجمان است که بدلیل درگیری با متن اصلی، با احتیاط زیادی نسبت به ویراستاری متن ترجمه برخورد کرده است. بنابراین مهم‌ترین پیشنهاد برای چاپ مجدد ترجمه فارسی اثر فوق، بازنگری ترجمه و همچنین ویراستاری تخصصی آن است. در مورد محتوا و رویکرد نویسنده ابتدا رویکرد نویسنده را نسبت به زمان تالیف اثر بازنگری کرد و سپس با دیگر رویکردهای مطالعاتی مختلف، به‌ویژه رویکرد شمایل‌شناسی، و اسطوره‌شناسی، آثار معرفی شده در اثر فوق را مورد پژوهش قرار داد تا خروجی این پژوهش‌ها در کنار اثر فوق یک جامعیت مطالعاتی را در راستای مهرها و تعویذهای بلخی- مروی، کارکرد آن و اسطوره‌شناختی نقوش موجود بر روی آنها تشکیل دهد.

کتاب‌نامه

باصفا، حسن و محمدصادق داوری (۱۳۹۸). «روابط بین فرهنگی خراسان با جنوب شرق ایران و آسیای میانه غربی در دوره مفرغ؛ مطالعه موردی: اثر نقره‌ای محوطه شهرک فیروزه نیشابور». پژوهش‌های باستان‌شناسی ایران. ۷۹-۹۶.

باصفا، حسن، داوری، محمدصادق و محمدحسین رضایی (۱۳۹۵). «بررسی شمایل‌شناسی نقش مار در حوزه‌های فرهنگی ایران و آسیای میانه در عصر مفرغ: با تأکید بر ارزیابی تغییرات سبکی و مفاهیم اسطوره‌ای». *جستارهای باستان‌شناسی پیش از اسلام*. ۲(۲)، ۱۷-۳۰.

ساریانیدی، ویکتور ایوانویچ (۱۳۹۶). *اسطوره‌های بلخی و مروی باستان بر روی مهرها و تعویذهایشان*. ترجمه سید رسول سیدین بروجنی و ثریا الیکای دهنو. تهران: پژوهشگاه میراث فرهنگی کشور.

عباسی، قربانعلی (۱۳۹۴). *دستاوردهای باستان‌شناسی دشت گرگان بزرگ (ورکان)*. تهران: ایران نگاه.

عباسی، قربانعلی (۱۳۹۰). *گزارش پایانی کاوش‌های باستان‌شناختی نرگس تپه دشت گرگان*. انتشارات گنجینه نقش جهان، سازمان میراث فرهنگی، صنایع دستی و گردشگری و موسسه آموزش عالی گلستان-گرگان: تهران.

مرادی، الهام (۱۳۹۲). *مطالعات تطبیقی الگوهای تدفین عصر مفرغ حاشیه جنوب و جنوب شرق دریای مازندران با محوریت گوهرتپه*. پایان‌نامه کارشناسی ارشد رشته باستان‌شناسی. دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه سیستان و بلوچستان.

وحدتی، علی اکبر (۱۳۹۴). «عصر مفرغ و آهن در خراسان (۳۰۰ تا ۵۰۰ ق.م)». در *گذری بر باستان‌شناسی خراسان؛ گزیده‌ای از یافته‌های باستان‌شناختی و نفایس تاریخی-فرهنگی خراسان*، به کوشش میثم لباف خانیکی، روابط عمومی و مرکز نشر امور فرهنگی با همکاری معاونت میراث فرهنگی، خراسان رضوی.

Alekshin, V.A (1983), Bartel, B., Dolitsky, A.B., Gilman, A., Kohl, P.L., Liversage, D. and Masset, C., 1983. "Burial Customs as an Archaeological Source [and Comments]". *Current Anthropology*, 137-149.

Amiet, P. (1986), *L'âge des échanges inter-iraniens, 3500-1700 avant J.-C.* Paris: Éditions de la Réunion des musées nationaux.

Basafa, H. (2016), "Burial Cultures of Khorasan in Late Bronze Age", *The International Journal of Humanities*, 30-46.

Francfort, H.-P. (1994), The Central Asian dimension of the symbolic system in Bactria and Margiana, *Antiquity*, 68, 406-418.

Francfort H.-P. (2005), *La civilisation de l'Oxus et les Indo-Iraniens et Indo-Aryens en Asie centrale*, Aryas, *Ariens et Iraniens en Asie central*, 253-328.

Kohl, P. L. (1979), "The" world-economy" of West Asia in the Third Millennium BC", *South Asian Archaeology 1977*, Istituto universitario orientale, 55-85.

- Santoni, M. (1984), "Sibri and the South Cemetry of Mehrgarh: third millennium connections between the northern Kach Plain (Pakistan) and Central Asia", *South Asian Archaeology*, 52-61.
- Schmidt, E.F. (1933), *Tepe Hissar Excavations 1931*. University Museum, University of Pennsylvania.
- Winkelman, S. (2013), Trasformation of Near Eastern Animal Motifs in MURGHABO-BACTRIAN Bronze Age art. *Animals, Gods and Men from East to West Papers on archaeology and history in honour of Roberta Venco Ricciardi*. BAR International Series 2516. 47-64.
- Winkelman, S.(2008), "Animali E Meti Nel Vicno Oriente Antico: Un,analisi Attraverso I Sigilli. I disegni a corredo del testo sono stati eseguiti dall'Autore". *Designs accompanying the text are by the Author*.
- Winkelman, S. (2014), "Trading Religions from Bronze Age Iran to Bactria, Religions and Trade: Religious Formation", *Transformation and Cross-Cultural Exchange between East and West*, Edited by Peter Wick and Volker Rabens, Brill, 199-230.

